

خلاصه سخنرانی

# آقای دکتر عبدالباقی نواب

استاد دانشگاه اصفهان

درباره

پروژه‌های علمی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

نقش اصفهان در استقرار مشروطیت ایران

تاریخ ۱/۶/۴۹

## نقش اصفهان در استقرار مشروطیت

موضوعی که برای سخنرانی امروز انتخاب شده نقش اصفهان در جنبش آزادی-خواهی و استقرار مشروطیت در ایران است. آنچه تا بحال نوشته شده و در اذهان ساری و جاری است، هر وقت دم از مشروطیت و انقلاب بزرگ ایران بر علیه استبداد زده میشود فداکاری و جنبش و از خودگذشتگی مردم آذربایجان بذهن خطور میکند و بخصوص نام ستارخان و باقرخان بی اختیار بزبان جاری میشود، درست است که در این نهضت آزادیخواهی مردم آذربایجان با پیشوائی این دو سردار ملی نقش اساسی داشته اند اما نباید فراموش کرد که برای پیشبرد این منظور مقدس سایر مردم ایران نیز دست از آستین درآورده اند و کم و بیش کمک و مساعدت مؤثر داشته اند. در بین کلیه ایالات و ولایات مملکت باید نام گیلان و اصفهان را از خاطر نبریم و اعتراف کنیم که این دو استان بزرگ نیز سهمی مؤثر در برانداختن اساس استبداد و مبارزه علیه سلطنت محمد علیشاه و حکومت وقت داشته اند و در حمله به تهران و برانداختن اساس سلطنت این پادشاه بمعنی واقعی کمک و مساعدت کرده اند و این

ارزش نا آنجاست که میتوان گفت اگر ندای آزادیخواهی تنها از يك گوشه کشور بلند میشد شاید سرکوبی آن برای دولت وقت آسان تر مینمود و اگر استانیهای گیلان و اصفهان همزمان با آذربایجان لوای مبارزه با استبداد را بر نمی افراشتند و مردانه در این راه قدم نمی گذاشتند معلوم نبود که نهضت اعاده مشروطیت و در هم شکستن کاخ حکومت خودسری به نتیجه مطلوب میرسید .

وقتی که فرمان مشروطیت صادر شد و تلاش بیش از نیم قرن مردم آزادیخواه بشر رسید ، جانی نو در کالبد بی رمق اجتماع ایران دمیده شد . مبارزاتی که از زمان اوائل سلطنت ناصرالدین شاه بین مردم روشن فکر و دربار آغاز شده بود و در ابتدا از صحبتهای درگوشی و گله گزاری از ترس حکومت جابره تجاوز نمیکرد کم کم با آشنا شدن خواص قوم با طرز زندگی کشورهای اروپائی و پیشوائی و حمایت جوانان تحصیل کرده که از اروپا بازگشته بودند بصورت چاپ و نشر شب نامه ها و نگاشتن مقالات در روزنامه ها و مجلاتی که از خارج ایران بداخل کشور بصورت محرمانه وارد میشد درآمد و این هسته اولیه آگاه ساختن مردم بود از آنچه که مفهوم واقعی آزادی و برابری و مساوات داشت . خلاصه با دست این آزادیخواهان کم کم نهال مبارزه بر علیه حکومت جابره آبیاری میشد شاید توده مردم که آهسته آهسته از خواب غفلت بیدار میشدند نمیدانستند که زندگی در محیط آزادی علی الاصول چه معنی و مفهومی دارد هر روز بنامی برای رفع ظلم و تعدی ندا میدادند ، یکروز عدالتخانه میخواستند ، روز دیگر کوتاه کردن دست حکام جابره ظالم را از دولت تقاضا داشتند ، ولی عمیقاً معنی و مفهوم حکومت مردم بر مردم و دخالت افراد در سر نوشت اجتماع خود را نمیشناختند .

ایادی مختلفه استعمار و استثمار اعم از دولتی و غیر دولتی ملائکین و روحانی- نما ها و غیره با مشت های آهنین و ضربه تکفیر و غیره دهان گویندگان کلمه آزادی

و خواهندگان برهم ریختن اساس استبداد را خونین می‌کردند و از زجر و شکنجه و حبس عناصر تندرو دریغ و مضایقه نداشتند. حکومت ناصرالدین شاه برای فرار از درخواست حقه مردم هر روز طرحی نو در دستگاه خود دایر می‌کرد و با این طرح‌ها می‌خواست از زیر بار فشار افکار عمومی خود را خلاص کند و دورانی را به باری بهر جهت بگذراند مسافرت‌های شاه بخارج از کشور سبب شد که در عین حال که ترقیات ملت‌های آزاد شده را برأی‌العین به بیند برای بقاء آقائی و سیادت و حفظ حکومت موجود مشت خود را گره‌تر کند و با سرسختی هرچه بیشتر دهان آزادیخواهان را بدوزد اما همه این تلاش‌های مذبحخانه که با حمایت بعضی از دول خارجی انجام می‌گرفت به نتیجه مطلوب نرسید، بعضی از دول خارجی نیز که بهر صورت تفرقه مابین مردم و حکومت مرکزی را بنفع سیاست خود میدانستند از یکطرف به نهضت آزادیخواهی کمک می‌کردند و از طرف دیگر بدولت وقت برای درهم شکستن این جنبش راهنمایی مینمودند یعنی بزبانی دیگر دو طرف را گول می‌زدند. آهو را به دویدن و تازی را بگرفتن تشویق می‌کردند و از این آب‌گل آلود ماهی می‌گرفتند و زمینه اخذ امتیازات را از دولت وقت فراهم می‌ساختند. نه از عدم آزادی بحال مردم دلشان میسوخت و نه از مشکل روز افزون دولت وقت بیم و هراس داشتند در عین حال متظاهر بجانبداری از آزادیخواهان بودند اما همه این تلاشها با تغییر سلطنت از ناصرالدین شاه به مظفرالدین شاه کم‌کم نقش بر آب میشد دیگر قدرت جابره یارای مقابله با امیال مردم را نداشت، وعاظ بر سر منابر علنی دم از آزادیخواهی می‌زدند و مردم بی‌خبر در دنبال پیشوایان آزادیخواه چشم‌بسته تلاش می‌کردند. الغرض نتیجه کلی این جنبش عمومی صدور فرمان مشروطیت بود که پادشاه بیمار وقت در آخرین روزهای زندگی خود دستخط آنرا صادر کرد و مردم جشنها گرفتند و شادبها کردند از همان روز که این فرمان صادر شد تلاش بیگانگان برای آنکه این نهضت

بشمر واقعی نرسد آغاز گردید و بعضی از پیشوایان نیز تلاش کردند که اگر حکومت جباران را برانداخته اند خود بعنوان يك حاکم جابر برمسند حکومت تکیه کنند، آنچه که کمتر مورد نظر قرار میگرفت نظر خاص گروهی بمعنی واقعی وطن پرست و آزادیخواه بود که میخواستند نهال آزادی برآستی در این مرز و بوم ریشه بدواند و عقب ماندگی های دو قرن زندگی اجتماعی ملت ایران جبران شود از اینرو بمحض درگذشت مظفرالدین شاه شروع بتحریر يك شاه جوان علیه اساس مشروطیت کردند ، لاجرم مردم کشور که ندای آزادیخواهی در گوش آنها طنین انداخته بود از پای نشستند انجمن ها آراستند و علیه پاشیده شدن اساس مشروطیت بپا خاستند در شهرستانها نیز همین نهضت بصور مختلفه آغاز بخود نمائی نمود، در اصفهان حاج آقا نوراله که رئیس انجمن ولایتی بود و انجمن ولایتی خود از ساخته های مشروطیت بود با کمک صدرالاسلام سیدحسن مدرس اصفهانی، حاج میرزا محمدعلی کلباسی، حاج آقا جمال نجفی، آ میرزا احمد دولت آبادی، سید ابوالقاسم زنجانی، حاج میرزا حسنخان انصاری، حاج محمد ابراهیم ملک التجار ، حاج محمد حسین کازرونی ، حاج سید حسن بنکدار دکتر میرزا مسیح خان حافظ الصحه و برادرانش میرزا آقاخان محاسب الدوله ، میرزا محمود خوانساری واعظ و غیره مجلسی آراستند و تصمیم گرفتند که حاج شیخ محمد تقی معروف باقا نجفی آیتاله مقتدر اصفهان را بانجمن دعوت کنند و چون از حضور در انجمن معذرت خواست بالاچار او را حاضر کردند . خبر تصرف قلعه ماکو و قتل چند نفر زن و بچه و آتش زدن جسد آنها بوسیله محمدرضا میرزا رئیس تلگرافخانه باطلاع انجمن رسید و همزمان با تعطیل عمومی تهران و اجتماع مردم در مساجد، در اصفهان نیز مردم و کسبه و اصناف در چهل ستون جمع شدند و در مساجد اجتماع نمودند و بر هر کوی و برزن برای شهدای ماکو مجلس ترحیم منعقد داشتند و شور و غوغای عجیبی برپا کردند . در یکی از روزهای تشکیل انجمن زنهای شهر طلا و

جواهرآلات و فرشهای خود را بمحل انجمن آوردند که بفروش برسد و صرف مبارزه با ظلم و فساد بشود حتی پیرزنی ظرف مسی چهل مثقالی خود را که تنها دارائی او بود بانجمن آورد پس از سه روز انقلاب و تعطیل دکاکین حکمی از مرحوم آیت‌اله ملامحمد کاظم خراسانی بتمام کشور صادر شد که مردم از پرداخت مالیات خودداری کنند و اطاعت از دستگاه حکومت جابره را بر خود حرام بدانند. مفاد این حکم در اجتماعی از مردم اصفهان که بیش از چهارهزار نفر بودند در تخت فولاد باطلاع مردم رسید و مرحوم حاج آقانوراله در جواب سؤال مردم که باحکم آیت‌اله تکلیف شرعی ما چیست گفت مبارزه، فعالیت از آن هنگام بشدت آغاز شد و چون مردم بعلت بسته بودن دکاکین در زحمت بودند گروهی از پیشوایان مانند دکتر حافظ‌الصحه و مرحوم حاج سیداسداله مجتهد چارسوقی و شکراله خان شیرانی و میرزا آقا خان لبنانی و سید نعمت‌اله افتخارالسادات برای بازکردن دکاکین اقدام بعمل آوردند.

ظل‌السلطان که طرف اعتماد مردم نبود ولی ظاهراً دم از آزادیخواهی میزد مترصد بود که از هر رویدادی استفاده کند و باوجود آنکه آزادی خواهان به پیشوائی حاج آقانوراله نجفی تصمیم گرفتند که درکنسولگری انگلیس عده‌ای متحصن گردند و قتل عیال ظل‌السلطان در خانه مرحوم حاج آقانوراله نجفی بوسیله ابادی ظل‌السلطان مشکل را زیاده‌تر کرده و مردم را بر علیه او تجهیز کرده بود کم کمک مصادف شد با بمباران مجلس شورایملی بوسیله محمدعلیشاه و قتل و حبس عده‌ای از سران مشروطیت. مانند حاجی میرزا نصراله بهشتی ملك المتكلمین و میرزا جهانگیر خان شیرازی (صوراسرافیل) بدین ترتیب اساس مجلس شورایملی برچیده شد و چندی حکومت جابره باخودسری هرچه تمامتر به ضرب و آزار مشروطه‌خواهان ادامه داد.

آزادیخواهان اصفهان تصمیم گرفتند که ازایل بختیاری برای ورود به اصفهان و تسخیرشهر و برانداختن حکومت اقبال‌الدوله کاشی حاکم وقت استمدادکنند و برای

اینکار میرزا مسیح خان حافظ‌الصحه که طرف اعتماد سران بختیاری بود به چهارمجال اعزام شد مرحوم سیداحمد نوربخش که از پیشوایان دراویش در چهارمجال سکونت داشت در حرکت بختیاری ها باصفهان آنها را تشویق و ترغیب نمود و بوسیله دکتر میرزا مسیح خان وسیداحمد نوربخش کدورت مابین صمصام السلطنه وضرغام السلطنه بختیاری مرتفع گردید و آمادگی خواین بختیاری بازادیخواهان اصفهان ابلاغ گردید .

اول صمصام السلطنه به نزدیکی اصفهان آمد و در قریه چهاربرج سه فرسخی اصفهان ماند و پس از ملاقات بارؤسای آزادیخواهان قرار تسخیر اصفهان داده شد چند روز بعد نیز خبر رسیدن ضرغام السلطنه به حوالی اصفهان داده شد و خلاصه ضرغام السلطنه باکمک فرزندش ابوالقاسم خان از راه دستگرد خیار بطرف اصفهان حرکت کرد تلاش پادگان دولتی در اصفهان برای جلوگیری از ورود مجاهدین بختیاری بجائی نرسید و بالاخره این مجاهدین با کمک مردم اصفهان شهررا تصرف کرده و حاکم وقت بکنسولگری انگلیس پناهنده شد .

دو روز پس از فتح شهر بوسیله ضرغام السلطنه ، صمصام السلطنه نیز بشهر واردگردید و شهر بتصرف قوای آزادیخواهان درآمد .

ازاینجا باوجودآنکه فرستادگان محمدعلیشاه برای برگرداندن قوای بختیاری باصفهان آمده بودند ولی تلاش آنها بجائی نرسید و آزادی خواهان در اصفهان تلگرافی ازحاج علیقلی خان سردار اسعد دریافت داشتندکه فعلامجاهدین دست‌بکاری نزنند تا سردار اسعد ازاروپا برسد اردوی آزادیخواه از اصفهان بطرف تهران حرکت کرد و برای مقابله با اردوی بختیاری قشونی ازتهران بسرکردگی امیر مفخم و سردار جنک بطرف اصفهان راهی شد اما دو دسته بختیاری یعنی مجاهدین و قوای دولتی هیچگاه جنک نکردند . ازرشت قشون سپهدار تنکابنی و ازآذربایجان آذیخواهان

آذربایجان و از اصفهان مردم اصفهان و بختیاری تهران را فتح نمودند و به حکومت جابره محمد علی‌شاه خاتمه دادند. صحبت در جزئیات مسائل فراوان است و چون مجال کافی برای ذکر همه جزئیات موجود نیست شرح کامل ما وقع را به مطالعه کتبی که در این زمینه نوشته شده و بخصوص کتاب تاریخ مشروطیت ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری تألیف دکتر نوراله دانشور علوی موکول میکنم و از اینکه برای استماع بیانات نارسای من حوصله بخرج دادید سپاسگزاری دارد.

